

شکست امپریالیسم در ویتنام



ارنست مندل

نشر میلیتانت

militaant.com

آرشیو مارکسیست‌ها در اینترنت

تیترا فارسی: شکست امپریالیسم در ویتنام

تیترا اصلی و مأخذ:

“The Imperialist Defeat in Vietnam: Its Causes, Meaning, and Historical Consequences”, Inprecor N° 32, July, 1975.

مترجم: نشریه کندوکاو

Translated into Persian by Kand o Kav

انتشارات: نشریه کندوکاو، شماره ۱، لندن

چاپ اول: ۱۳۵۵

فهرست مطالب

۵	به چه دلیل جنگ تهاجمی؟
۱۱	شکست جنگ ضدانقلابی
۱۶	نقش جنبش ضد جنگ ایالات متحده
۲۰	نقش جنبش همبستگی در اروپا
۲۴	شکست بروکرانسی‌های مسکو و پکن
۳۰	مفهوم تاریخی پیروزی در ویتنام
۳۷	اوضاع جهانی بعد از شکست امپریالیسم در ویتنام
۴۲	اثر متقابل بخش‌های مختلف انقلاب جهانی

جنگ داخلی در ویتنام و سعی امپریالیسم آمریکا در تعیین سرنوشت آن از طریق مداخله نظامی ضدانقلابی، بیش از یک دهه بر اوضاع جهانی حکم فرما بود. این صرفاً نتیجه این واقعیت نبود که این جنگ عامل حکم فرما بر سیاست بین‌المللی، داخلی، نظامی و حتی (تا حدی) اقتصادی و مالی ایالات متحده، بزرگ‌ترین قدرت کاپیتالیستی در جهان، بود. بیش از هر چیز، نتیجه این واقعیت بود که جنگ هندو چین، به مانند نورافکن نیرومندی، تغییری را که در مقیاس جهانی در تناسب نیروها رویداده است عیان می‌نمود؛ علاوه بر این، این دگرگونی‌ها را در آگاهی هشیارترین نمایندگان طبقات اصلی متخاصم و بخش هائی از طبقات در جهان امروزه، حک گرداند.

به چه دلیل جنگ تهاجمی؟

ما جنگ ویتنام را تعمداً یک جنگ در اصل داخلی می‌نامیم که امپریالیسم آمریکا در آن دخالت نمود. این تعریف برانگیزندهٔ خشم تمام کسانی است که از زوایای گوناگون، اذعان ندارند که در دنیائی که زندگی می‌کنیم، تضاد آشتی‌ناپذیر کار و سرمایه حکم‌فرماست، تضادی که بحران‌های تاریخی سیستم سرمایه‌داری که با جنگ جهانی اول آغاز گشت، موجب شدیدترین تجلی آن می‌گردد و تنها امکان دو سرنوشت نهائی را باز می‌گذارد: پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهانی یا سقوط انسانیت به توحش.

طریقهٔ مشخص که این تضاد خود را عیان می‌سازد، در هر بخش و کشور دنیا می‌تواند متفاوت باشد. در کشورهای شبه مستعمره که قانون انکشاف مرکب و ناموزون تحمیل گشتهٔ امپریالیسم در آن‌ها غالب است، این تضاد با ضرورت حل تکالیفی که در کشورهای دیگر روی هم‌رفته توسط انقلاب بورژوائی حل گردیده‌اند، درهم می‌آمیزد: یعنی با استقلال

و وحدت ملی، آزادی دهقانان از قیدوبند استثمار فئودالی و شبه فئودالی. ولی دقیقاً به علت این ترکیب تکالیف که انقلاب هندو چین با آن روبرو بود، انتخاب انقلاب سوسیالیستی یا توحش، تجلی به‌ویژه مؤثری پیدا نمود.

توحش توسط غنی‌ترین قدرت جهان - به شکل بمباران‌های دسته‌جمعی، از بین بردن شیمیائی نباتات، قفس‌های ببر برای زندانیان سیاسی و مواد مخدره و فحشاء به مقیاسی بی‌سابقه - تدارک دیده شد. این درنده خوئی امپریالیسم علیه توده‌های ویتنامی از آن جهت اوج می‌گرفت که آنان مرتکب این معصیت گشته بودند که در مقابل برتری تسلیحات بانکی سر تعظیم فرود نیاورده و خود را به شکست نسپرده بودند.

تجدید تولید خودبه‌خودی توسط مکانیزم بازار و قبول این مکانیزم به‌مثابه امری طبیعی یا احترازناپذیر، نود درصد نقطه اتکای حاکمیت طبقاتی بورژوازی جهانی را تشکیل می‌دهد. کارگران با فروش نیروی کار

خود، خرید ضروریات زندگی و تولید برای کارفرمایان علاوه بر ارزش اضافی و انباشت سرمایه، مناسبات اجتماعی را نیز تولید می‌کنند که آنان را به ادامهٔ فروش نیروی کار خود، به مزدبگیر باقی‌ماندن وادار می‌نماید.

اما زمانی که بخش عمده‌ای از استثمار شوندگان می‌گویند «کافی است!» زمانی که آنان پذیرش اختناق، نابرابری و بی‌عدالتی را به‌عنوان امری اجتناب‌ناپذیر رد می‌کنند، زمانی که دسته‌جمعی بر علیه جامعهٔ استثمارگری طغیان می‌نمایند، آن‌وقت قلمروی سرمایه ژرف‌تر از ده‌ها بحران اقتصادی به لرزه در می‌آید؛ زیرا در آن موقع حکمرانی سرمایه دیگر قادر نیست پایهٔ حاکمیت خود می‌بایست به جور و تعدی غیراقتصادی، به ترور عریان متوسل گردد. در آن موقع سرمایه سعی می‌کند به ستم‌دیدگان درسی آن‌چنان خونین و آن‌چنان در خوف و وحشت متقاعد کننده‌ای - که آنان قبل از این که جرئت ارتکابِ جرم خیانت علیه سرمایه را بار دگر به خود بدهند برای یک یا دو نسل در تردید و دودلی به سر خواهند برد.

این چنین بود مفهوم تاریخی کشتار مدافعان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، چنین بود مفهوم تاریخی ترور نازی‌ها و جنگ داخلی اسپانیا و چنین بود مفهوم تاریخی جنگ تهاجمی امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب هندو چین.

امروزه در ایالات متحده، جانداران لیبرال در شگفت‌اند که آیا این [جنگ] نوعی نمایش شیرین‌کاری، یک شوخی سیاسی زشت نبود. آنان می‌کوشید جانسون «دهاتی»، نیکسون «کلاه بردار»، یا حتی دستگاه «شیطان‌صفت» سیا را مسئول مداخله در ویتنام قلمداد کنند. ولی تاریخ به آنان اجازه نخواهد داد که وجدان ناراحت خود را به بهای چند سپر بلای فرومایه، سبک‌بار سازند. تصمیم مداخله در جنگ داخلی ویتنام توسط رئیس‌جمهور «کبیر» «لیبرال» جان اف - کندی گرفته شد و از جانب سرگل بورژوازی انحصاری ایالات متحده، شامل برگزیده‌ترین مشاوران تحصیل‌کرده مطرح، تصمیم گرفته و تصویب شد. این یک تصمیم سنجیده بود که بر اساس تجزیه و تحلیلی از تحولات جهانی که کاملاً روشن‌کننده فحوای مداخله می‌باشد، گرفته شد: به

انقلابیون و توده‌های جهان نشان‌دادن قیمتی که آنان می‌بایست در مقابل هر نوع تلاش به‌منظور اعتراض به‌نظام بورژوائی در هر جا که به نیروی خود باقی است، پردازند.

برای درک این امر کافی است که زمان دقیق تصمیم‌گیری مداخله را به یادآوریم: درست بعد از استحکام انقلاب در کوبا، جایی که رژیم بورژوازی و حامیان آمریکای شمالی آن تقریباً غافلگیرانه جاروب گشتند. واشنگتن بدین‌سان به‌استثنای شکست تیره‌بخت پلایا ژُرن، فرصت کافی برای مداخله نداشت. اسناد بر این امر گواه می‌دهند: امری که انگیزه مداخله در ویتنام بود، ترس از بسط پیدا نمودن طغیان‌ها انقلابی از نوعی که به دین بین فو منجر گشت و قیام‌هایی شبیه انقلابات الجزیره و کوبا در سراسر دنیا بود؛ این ترس بیشتر از واژه ازدست‌دادن پیاپی موقعیت کاپیتالیستی در خود آسیای جنوب شرقی بود.

به این باید یک دلیل اضافی، پیشامدی و «منطقه‌ای» برای تشدید حملات که در زمان حکومت جانسون صورت گرفت، اضافه نمود. در

یکی از بزرگ‌ترین و بالقوه ثروتمندترین کشورهای شبه مستعمره جهان، اندونزی، طی دوره ۶۵-۱۹۶۴، بحرانی پیشا انقلابی تکوین‌یافته بود، بحرانی که به «تئوری دومینو» محتوی بسیار ملموسی می‌بخشید. پیروزی سریع انقلاب ویتنام، می‌توانست اندونزی را به سرعت به سوی قیام پیروزمندانه کارگران و دهقانان به‌پیش ببرد. اثر عملی تشدید حملات جاسون در هندو چین تقویت اراده ضدانقلاب اندونزی بود. این راه را برای کودتا و کشتار خونین اکتبر ۱۹۶۵ هموار ساخت.

و بالاخره، به‌منزله عکس‌العملی در مقابل کمکی که جمهوری دمکراتیک ویتنام به انقلاب در ویتنام جنوبی می‌کرد، حکومت جاسون، حداقل در سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۶۵ قصد تکمیلی، انهدام این دولت کارگری را نمود، یعنی انقلاب را «عقب نشاندن» و مرز دنیای آزاد برای استثمار کاپیتالیستی را گسترده نمودن.

شکست جنگ ضدانقلابی

دخالت نظامی امپریالیسم در هندو چین به شکست کامل سیاسی، نظامی و اجتماعی ختم گردید. رژیم‌های بورژوائی در هندو چین متلاشی گردید. امپریالیسم آمریکا به جلوگیری از پیروزی نیروهای انقلابی توفیق نیافت. حال صرفاً مسئله زمان است قبل از آن که دولت کارگری که اینک در ویتنام جنوبی در حال بنا شدن است، به طور قاطع مستقر گردد و قبل از آن که اتحاد مجدد کشور از طریق ادغام ویتنام جنوبی با ویتنام شمالی انجام پذیرد. با این همه اگرچه مداخله امپریالیسم در جامعه عمل پوشاندن به هدف آتی خود با شکست مواجه گشت - مرعوب ساختن توده‌های ویتنامی و توقف پیشروی آنان در مسیر آزادی ملی و اجتماعی - ولی موفق به کسب منافی چند در مقیاس جهانی گردید. خون‌بهای عظیمی که انقلابیون ویتنامی وادار به پرداخت آن شدند، آن‌چنان اثری در مرعوب ساختن توده‌های مردم کشورهای شبه مستعمره یا امپریالیستی نداشت تا بر بخش‌های واجد اهمیتی از جنبش

کارگری جهانی رفرمیستی یا نورفرمیستی. مداخله ایالات متحده اقدامات ضدانقلابی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را تسهیل نمود. این عمدتاً نتیجهٔ مخاطرهٔ تاکتیکی‌ای بود که امپریالیسم توانست آن را با موفقیت طی کند: یعنی قادر بود نیروهای خود را در ویتنام متمرکز سازد بدون این که نیروهای ضدامپریالیستی چندان‌ی از تضعیف توانائی مداخله آن در نقاط دیگر دنیا استفاده نمایند.

چه [گوارا] چگونگی موقعیت را درک نموده بود: امپریالیسم فقط در صورت منزوی ماندن ویتنام می‌توانست به خود تجمل متمرکز نمودن تمامی ماشین‌های وحشت‌زا و نابودکنندهٔ خود را در خاک یک کشور کوچک اجازه دهد. «دو، سه، چندین ویتنام به وجود آورید»، این شعار که بین‌الملل چهارم از چه [گوارا] جذب نمود، صرفاً بدین معنی نبود که مساعده به انقلاب ویتنام می‌بایست از طریق وادار ساختن امپریالیسم به متفرق نمودن نیروهای خود صورت گیرد. بالاتر از همه بدین معنی بود که عملیات خونین ترغیبی از این نوع می‌بایست غیرممکن گردد.

پراکندگی نیروهای امپریالیستی، خود از لحاظ کیفی کاهش حدت این عملیات را موجب می‌گردید.

مسئولیت این واقعیت که یک چنین پراکندگی رخ نداد، عمدتاً به عهده بروکراسی شوروی و کلیه رهبران سازمان‌های کارگری و ضدامپریالیستی تحت نفوذ آن می‌باشد. این واقعیت که این بروکراسی سال‌ها توده‌های ویتنامی را حتی به وسایلی که با آن بتوانند مؤثرانه از خود در مقابل حمله‌های مرگبار هوایی دفاع کنند، تجهیز نکرد، در دیدگان کارگران پیش‌گام، دلیل اضافی بی‌اعتباری حضرات کرم‌لین باقی خواهد ماند.

اگر علی‌رغم این تفوق تاکتیکی که قابل احتراز می‌بود، امپریالیسم معذالک عاقبت جنگ ویتنام را باخت، بالاتر از همه، دقیقاً به این علت بود که یک جنگ داخلی بود، به این علت بود که مداخله نظامی ضدانقلابی جنگی خبیث و غیرعادلانه بود و توده‌های سراسر دنیا، توده‌ها و سربازان در ایالات متحده و بالاتر از همه توده‌های ویتنامی این چنین به آن می‌نگریستند.

جنگ ویتنام بدین‌سان درس بزرگ تاریخی‌ای را تأیید می‌کند. در جنگ‌های میان طبقات متخاصم اجتماعی (چه این جنگ‌ها صرفاً در محدوده، «ملی» بر پا شوند و یا واقعاً بسط یافته و مبدل به جنگ‌های طبقاتی بین‌المللی گردند) عامل تسلیحات و تکنولوژی نظامی در تحلیل نهائی کمتر از عامل سیاسی - روحیه‌ای تعیین‌کننده می‌باشد.

بدیهی است که ناچیز شمردن اهمیت تسلیحات کافی و استراتژی و تاکتیک‌های نظامی‌ای که به‌قاعده با خصوصیات معین کشور و مبارزان وفق داده شده، عملی غیرمسئولانه خواهد بود. ولی زمانی که توده‌های زحمت‌کش که بر علیه استثمار کهن می‌جنگند، میدان جنگ را اشغال می‌کنند، توده‌هایی نظیر توده‌های ویتنامی که می‌خواستند از قید ملاکین و رباخوارانی که ۵۰، ۶۰، یا ۷۰ درصد محصول را تصاحب می‌کردند خلاص گردند، زمانی که توده‌ها صحنه نبرد را علیه سربازانی اشغال می‌نمایند که هر روز مشاهده می‌کنند که برای ابقای قدرت گانگسترها، قاچاقچیان، شکنجه دهندگان، ژنرال‌های فاسد و سیاستمدارانی که آرمان دیگری غیر از ثروتمند ساختن خود ندارند،

می‌جنگند تا زمانی که خیانت در اردوگاه انقلاب رخنه نکرده است تا زمانی که توده‌ها این احساس را ندارند که ثمرات نبردشان به طور سیستماتیک غصب می‌گردد. حتمی‌الوقوع از عزم و انرژی تسخیرناپذیر سیراب خواهند گشت، در صورتی که سربازان به‌ناچار متدرجاً روحیه خود را می‌بازند.

در تمامی این نکات، انکشاف جنگ در ویتنام، دروس جنگ استقلال هلند از اسپانیا، جنگ‌های انقلاب فرانسه علیه رؤسای تاج‌دار اروپا، جنگ داخلی آمریکا و جنگ داخلی روسیه را تأیید می‌نماید. صرف‌نظر از ماهیت مشخص طبقاتی که درگیر بودند و صرف‌نظر از هر آن چه که در گروهی این جنگ‌ها بود (و در هر یک از این پنج مورد آشکارا متفاوت بودند)، در تحلیل نهائی در هر یک از این موارد مسئله جنگ اکثریت ستم‌دیدگان بر علیه اقلیت ستمگر و فاسد است، جنگ‌هایی که در آن شکست توده‌ها صرفاً به علت خیانت در اردوی خود آنان (چنان چه در اسپانیا در خلال ۱۹۳۹-۱۹۳۶ رخ داد) میسر گردید و نه به علت استحکام سیاسی دشمن.

این امر حاکی از این است که شکست امپریالیسم در ویتنام هم چنین نتیجه این واقعیت می‌باشد که حزب کمونیست ویتنام نقشی را که حزب کمونیست و جبهه خلق در اثنای جنگ اسپانیا ایفا نمود تکرار نکرد که به پشت انقلاب به بهانه «ابتدا» در جنگ پیروز گشتن دشمن فرو نکرد که به کشور اجازه غوطه‌ور شدن در شعله‌های انقلاب ارضی را داد که امکان پیشنهاد امپریالیسم بعد از تهاجم تان سال ۱۹۶۸، مبنی بر توقف حملات علیه ویتنام شمالی در صورت متوقف نمودن انقلاب در ویتنام جنوبی را نپذیرفت؛ به عبارت دیگر حزب کمونیست به انقلاب ویتنام خیانت نکرد.

نقش جنبش ضد جنگ ایالات متحده

مؤثرترین مساعده انترناسیونالیستی‌ای که انقلابیون آمریکائی می‌توانستند به انقلاب ویتنام ارائه دهند ساختن جنبش توده‌ای ضد جنگ در حول مضمون یگانگی تخلیه آنی و بی‌قید و شرط ارتش آمریکا از ویتنام بود.

شکست وارده بر امپریالیسم در ویتنام که به یک ضربت نظامی تبدیل گردید، بالاتر از همه یک شکست سیاسی بود. این شکست سیاسی بود که شکست نظامی را میسر ساخت؛ و بر امپریالیسم این شکست سیاسی در هر دو جبهه اصلی جنگ وارد آمد: در خود هندو چین و در ایالات متحده.

جنگ در ویتنام از این لحاظ نیز روشن کننده بود. این تصور که یک دولت امپریالیستی قادر است نیم میلیون نفر را بسیج کرده، آنان را بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی و ایدئولوژیکی، به مدت سال ها به هزاران فرسنگ دور از موطنشان بفرستد، تصور کاملاً کاذبی است که قدرت کنترل ایدئولوژیکی در اختیار طبقات حاکمه را زیاده تخمین می زند. هر جنگی که در آن ارتش وسیعی درگیر باشد، پاره ای مخاطرات سیاسی برای طبقه حاکمه در بر دارد و این مخاطره فقط می تواند تحت شرایط سیاسی معینی اتخاذ شود.

هر جنگ امپریالیستی که متعاقب جنگ قبلی روی می‌دهد به حجم این مخاطره می‌افزاید. رهبران بورژوازی آمریکا که در جهت اعزام نفرات هر چه بیشتری از سربازان آمریکائی به هندو چین و به‌منظور تشدید حملات پیاپی معطوف می‌گشتند، در برآورد خود از قضاوت میزان آمادگی مردم آمریکا برای قبول هر جنایتی به اسم سیاست خارجی، مرتکب اشتباه فجیعی گشتند. تا حدود زیادی افتضاح و اترگیت، نتیجهٔ تقلائی عمدتاً بی‌ثمر برای به تعویق انداختن لحظهٔ پرداخت بهای این اشتباه بود.

واکنش توده‌های آمریکائی به جنگ ویتنام از لحاظ سیاسی در سطح بالائی نبود. بدین معنا که آنان موضع همبستگی با انقلاب ویتنام را اتخاذ نکردند. امید به وقوع یک چنین امری، سوءتعبیر کامل از چگونگی آگاهی سیاسی پرولتاریا و اکثریت اعظم جوانان در ایالات متحده می‌بود؛ آنان هنوز به استقلال سیاسی از ایدئولوژی بورژوائی نائل نگشته‌اند. ولی این واکنش علی‌رغم خاصیت جنینی و ابتدائی‌اش، کمتر قدرتمند نبود؛ وسعت آن در تاریخ جنگ‌های استعماری بی‌سابقه بود. بعد از سال‌ها

تردید و حتی حمایت خفیف تهاجم [آمریکا به هندو چین]، توده‌های آمریکائی هنگامی که اعزام سپاهیان آمریکائی به هندو چین و خسارات رو به تزاید آمریکا واقعیت جنگ را برای اکثریت ساکنین ایالات متحده نمایان ساخت، شروع به واکنش نمودند.

رفقای آمریکائی ما، با درک محدودیت‌ها و پتانسیل این واکنش توده‌ای، نقش مهمی در ایجاد جنبش توده‌ای ضدجنگ در حول مضمون یگانه تخلیه آنی و بی‌قیدوشرط ارتش آمریکا از ویتنام، ایفاء کردند. این مؤثرترین مساعده انترناسیونالیستی‌ای بود که آن‌ها می‌توانستند به انقلاب ویتنام ارائه دهند. این امر به‌اندازه‌ای موفق به تغییر اوضاع سیاسی در ایالات متحده گشت که جانسون وادار به کناره‌گیری از انتخابات رئیس‌جمهوری سال ۱۹۶۸ گشت که نیکسون ناچار به دادن وعده ختم سریع جنگ گردید که طبقه حاکمه به دستبندی و به مانورهای از همیشه پیچیده‌تر و دروغین‌تر در برابر مردم خود ناگزیر گردید و عاقبت عملاً منجر به تخلیه سربازان ایالات متحده از ویتنام و خاتمه بمباران پس از امضای قرارداد پاریس شد.

نقشی که تروتسکیست‌ها در این بسیج توده‌ای به عهده داشتند هم چنین روشنگر تغییراتی است که در خلال دههٔ اخیر در اوضاع جهانی روی داده بود. بدون ترس از اغراق می‌توان گفت که جنبش ضدجنگ در ایالات متحده پراهمیت‌ترین متفق عینی انقلاب ویتنام بود. اگر توده‌های آمریکائی وزنهٔ خود را در توازن با اجبار امپریالیسم به تخلیهٔ ارتش قرار نمی‌دادند، جنگ می‌توانست بسیار طولانی‌تر گردد و سرنوشت آن می‌توانست متفاوت باشد.

نقش جنبش همبستگی در اروپا

شعار مرکزی انقلابیون اروپائی همبستگی با انقلاب ویتنام بر علیه تعرض امپریالیسم بود.

در اروپا موقعیتی که انقلابیون در آن با انقلاب ویتنام سروکار داشتند با موقعیتی که انقلابیون در ایالات متحده با آن مواجه بودند از دو لحاظ متفاوت بود.

اولاً بورژوازی اروپا مستقیماً در جنگ دخالت نداشت، حتی با نظری بدبینانه به جنگ می‌نگریست. به‌علاوه این بدبینی تا حدودی با چیزی درهم‌آمیخته بود که آلمان‌ها شادی بدخواهانه^۱ می‌نامند (لذت از دردسر دیگران)، راهی برای بازپرداخت به امپریالیسم آمریکا در ازای آن چه که در «پروسه آزادی مستعمرات» در دوران بعد از جنگ جهانی اتفاق افتاده بود و با مداخله ایالات متحده به‌منظور متوقف ساختن ماجراجویی فرانسه و بریتانیا علیه مصر ناصری در سال ۱۹۵۶ به اوج خود رسید.

از آن جا که سربازان اروپائی در هندو چین درگیر نبودند، علایق آنی مادی میلیون‌ها نفر که برانگیزنده جنبش توده‌ای ضدجنگ در ایالات متحده بود، در قاره اروپا نقشی نداشت؛ بنابراین جنبش ضدجنگ در اروپا می‌بایست خود را بر مبنای علایق گسترده‌تر اجتماعی، سیاسی و اخلاقی قرار دهد که فقط می‌توانست به احساس همبستگی با انقلاب ویتنام منتج شود. به این دلیل انقلابیون اروپائی به‌درستی همبستگی با انقلاب ویتنام بر علیه تعرض امپریالیسم را به‌عنوان شعار مرکزی

1 Schadenfreude

برگزیدند. در حول این شعار بود که دهها و دهها هزار مردم در لندن، برلن، پاریس، میلان و مناطق دیگر متشکل گشتند. حدت توده‌ای این شعار که با درنظرگرفتن وسعت جنبش همبستگی مسلم است، بازتابی است از سطح والاتر آگاهی سیاسی بخشی از پرولتاریای اروپائی در مقام مقایسه با پرولتاریای آمریکای شمالی.

ولی این اختلاف تاکتیک‌های جنبش ضدجنگ در ایالات متحده و اروپا صرفاً نه بر مبنای برآورد صحیحی از شرایط عینی و ذهنی هر دو سوی آتلانتیک بلکه هم چنین بر مبنای تشخیص نقش متفاوت دو جنبش در کمکی که می‌توانستند برای انقلاب ویتنام فراهم سازند، قرار داشت. جنبش همبستگی با ویتنام که در اروپا شروع و در ژاپن و آمریکای لاتین و حتی اروپای شرقی دنبال گردید می‌توانست از طریق انعکاس آن در جنبش بین‌المللی کارگری و دول کارگری بروکراتیزه شده اثر مؤثرتری در حاصل جنگ داشته باشد تا از طریق انعکاسش در ایالات متحده. با به راه‌انداختن جنبش توده‌ای هم - سرنوشتی و همبستگی با انقلاب ویتنام، انقلابیون اروپا، ژاپن و کشورهای شبه مستعمره، تعداد

زیادی از صفوف جوانان کمونیست را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده و به دنبال خود کشیدند. آنان تناسب نیروها بین حامیان «همزیستی مسالمت‌آمیز» و «صلح بهر قیمت» از یک سو و مدافعین پیروزی انقلاب ویتنام از سوی دیگر را در میان جوانان از ریشه تغییر دادند.

آنان بدین‌سان شرایط بین‌المللی را تا بدان جا رساندند که بهای سیاسی‌ای که مسکو و پکن به علت خیانت تام به انقلاب می‌بایست بپردازند، بسیار سنگین گردید. بدین ترتیب آنان مانعی در راه خیانت بوروکراسی‌های دول کارگری نسبت به این انقلاب ایجاد کردند. این نقش اصلی این جنبش بود که پیروزی تام نصیب آن گردید. کمونیست‌های ویتنامی به همان اندازه از این نقش آگاه بودند که از نقش عمده‌ای که جنبش ضدجنگ آمریکا در کمک به انقلاب آنان ایفا کرد.

نقشی که بین‌الملل چهارم در سازماندهی این جنبش همبستگی برعهده داشت، به طور منفی بر میزان شکست احزاب کمونیست استالینیزه شده

دلالت می‌کند. درحالی‌که سازمان‌های انقلابی هنوز ضعیف به برانگیختن بسیج صدها هزار حامیان راسخ انقلاب ویتنام در سراسر دنیا قادر گشتند، رهبران اتحادیه‌های کارگری با میلیون‌ها عضو، اقدامی در جهت سازماندهی تحریم تسلیحات و سرباز برای «جنگ خبیث» نمودند. (به‌استثنای اتحادیه‌های کارگری سزاوار احترام استرالیایی). هانوی از این مغایرت تا حد امکان بهره‌برداری نمود. این در جهت نفع انقلاب ویتنام عملکرد.

شکست بروکراسی‌های مسکو و پکن

جنگ داخلی ویتنام و مقاومت راسخانه توده‌های هندو چین در مقابل مداخله نظامی آمریکا، برای بروکراسی شوروی موجبات پریشانی و برآشفستگی فزاینده‌ای می‌شد که بروکراسی در ختم هر چه سریع آن می‌کوشید. با نقض «همزیستی مسالمت‌آمیز»، استراتژی اساسی بروکراسی، با تغییر تقسیم دنیا به حیطه‌های تحت نفوذ که در یالتا و پتسدام صورت گرفت، با الهام و تهییج صعود مبارزات و آگاهی انقلابی

در سراسر دنیا، با به لرزه در آوردن اعتبار بروکراسی شوروی و احزاب کمونیستی زیر سایه آن و با سهیم بودن در از نو شکل‌گیری پیش‌گامان معدود کمونیست حتی، در کشورهای تحت سلطه بروکراسی، انقلاب ویتنام و انعکاسات آن نقشه‌های سیاسی بروکراسی را مختل می‌ساخت و منافع حیاتی آن را تهدید می‌نمود. از این جهت بروکراسی شوروی تمامی قدرت خود را برای کوشش در خاتمه بخشیدن به این انقلاب به کار بست. ابتدا از طریق سکوت اختیار نمودن در برابر هر تشدید تازه تعرض امپریالیسم و متوسل شدن به تهدید محدود نمودن یا حتی متوقف ساختن مساعده نظامی به مبارزان هندو چین، به این کار مبادرت ورزید. این فشارها به بدطینت‌ترین طرز در اواسط دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ تحمیل گشتند. زمانی که مداخله امپریالیسم در جنگ داخلی ویتنام جنوبی به اعمال تعرضی علیه خاک جمهوری دمکراتیک ویتنام دامنه پیدا کرد، کرم‌لین از هرگونه واکنش یا حتی اختطاری خودداری ورزید. بدین‌گونه به امپریالیسم ایالات متحده در دنبال نمودن تشدید حملاتش علامت چراغ سبز نشان داد. هنگامی که

بحران سیاسی در ایالات متحده، ناشی از به طول انجامیدن جنگ، نیکسون را ناگزیر به مانورهایی در جهت عقب‌نشینی نمود، کرملین به‌جای اقداماتی که صعود جدید جنبش ضدجنگ و پیشبرد مبارزه در این صحنه را تهییج نماید، به‌قصد کمک در «نجات آبروی» نیکسون دخالت کرد. در هر دو مورد، توده‌های هندو چین بر اثر این خیانت‌ها خسارات عظیمی در تلفات جانی، انهدام مادی و وقت‌پرازش متحمل گشتند.

ولی بروکراسی شوروی عاقبت در فرونشاندن انقلاب ویتنام توفیق نیافت. بالاترین کاری که توانست بکند، کند نمودن گام‌های پیروزی بود.

نزاع چین - شوروی، تجلی تمرکز یافته‌ای از بحران استالینسم که از صعود جدید انقلاب جهانی و پیروزی بر انعکاس آن در چین، منتج می‌گشت، اثری متناقض بر انکشاف جنگ هندو چین داشت.

از یک سو، از طریق تضعیف نفوذ کرملین بر احزاب کمونیستی (به‌ویژه در آسیا)، از طریق تهییج افتراق در درون جنبش توده‌ای و از طریق

کمک به پیدایش پیش‌گامان نوین که آماده به فعالیت مستقل از بروکراسی و حتی مستقیماً علیه دستورات و منافع آن باشد، این نزاع در تجدید تأثیر مداخله ضدانقلابی بروکراسی سهیم بود. عرصه حزب کمونیست ویتنام برای استقلال سیاسی، اجتماعی و نظامی پهناور گشته بود. حزب کمونیست ویتنام قادر بود از موضع مستقل، «متساوی المسافت» خود نسبت به مسکو و پکن به‌منظور ممانعت از قطع کامل کمک مادی آن، استفاده نماید.

اعتبار و حیثیت رهبران ویتنامی در انظار توده‌های سراسر دنیا و به‌ویژه در دیدگان مبارزان کمونیست چنان بود که هیچ یک مسکو یا پکن نمی‌توانست با تقبیح علنی هانوی خود را به مخاطره اندازد. این بدون شک یکی از عواملی است که از فرونشاندن انقلاب ویتنام به آن‌گونه که انقلاب اسپانیا در سال‌های ۳۷-۱۹۳۶ فرونشانده شد، به طور قطعی جلوگیری نمود.

ولی از سوی دیگر، وخامت نزاع چین و شوروی که بخصوص با مرحله نهائی «انقلاب فرهنگی» آغاز گردید و تبدیل روزافزون آن به نزاع فی‌مابین دو دولت، موانع اضافی در راه پیروزی در هندو چین ایجاد نمود. این موانع تنها مربوط به امور نظامی نبود، ناشی از اکراه روزافزون بروکرسی‌های مسکو و پکن در همکاری در اکیدترین مقیاس تکنیکی به‌منظور ارسال اسلحه و مهمات به هانوی. این موانع هم چنین و عمده‌تر دیپلماتیک و سیاسی بودند، دو بروکرسی مسابقه گذاشته بودند که کدام یک قادر است هر چه سریع‌تر التفات نیکسون را به خود جلب نماید و کدام یک می‌تواند «از گیر در آوردن» آمریکا را تسهیل نماید؛ منافع انقلاب هندو چین در نظر گرفته نمی‌شد.

بین‌الملل چهارم در این خصوص موضعی اصولی اتخاذ نمود که از لحاظ عینی و احتمالاً تا حدودی نیز از لحاظ ذهنی، با منافع انقلاب ویتنام و رهبرانش منطبق بود. بین‌الملل خواهان این گردید که صرف‌نظر از اختلافات و بدون سلب حق مناظرات علنی، رهبران دول کارگری بورکراتیزه شده برای دفاع از جمهوری دمکراتیک ویتنام و انقلاب هندو

چین معاهدهٔ جبهه واحدی منعقد نمایند. این خواست، دور از بازتاب هرگونه وصلت با منافع بروکراسی، بیانگر آگاهی از ماهیت طبقاتی جنگ ویتنام، از آن چه انقلاب جهانی در گروی آن داشت، از اهمیت روشن نمودن این وثیقه‌ها برای توده‌های سراسر دنیا و از ضرورت مجبور نمودن رهبران بروکراسی و احزاب توده‌ای کارگری که هنوز تحت کنترل آن هستند به صف بندی در پشتیبانی از انقلاب ویتنام بود.

در اثنای اولین مرحلهٔ جنگ، عمدتاً کرملین بود که از عواقب رد چنین انتخابی لطمه دید؛ این امتناع را با ازدست‌دادن نفوذ خود بر صدها هزار کارگر و جوان در سراسر دنیا بازپرداخت. طی مرحلهٔ نهائی جنگ، معذالک ماسک پکن از چهره برداشته شد. نباید فراموش نمود که درحالی که بمب‌های آمریکائی هنوز بر سر مبارزان ویتنامی فرود می‌آمد، نیکسون به پکن دعوت شد و رهبران چین تز «دو ابرقدرت» که در یک سطح قرار دارند و «سوسیال امپریالیسم به‌مثابهٔ دشمن اصلی مردم اروپا و آسیا» را اقامه کردند.

یکبار دیگر، آینهٔ جنگ ویتنام خصوصیت اساسی سیاست بروکراسی را هم در مسکو و هم در پکن نمایان ساخت: بد طینت‌اند منافع انقلاب بین‌المللی را تابع احتیاجات متغیر و کوتاه‌مدت و سیاست ناسیونالیستی کوتاه‌نظر خود قراردادند. از این لحاظ، پیروزی انقلاب ویتنام، شکست بروکراسی‌های مسکو و پکن می‌باشد، درست همان گونه که شکست بسیار مهمی برای امپریالیسم محسوب می‌شود.

مفهوم تاریخی پیروزی در ویتنام

از لحاظ تاریخی، پیروزی انقلاب ویتنام و شکل معین وقوع آن، ترکیبی است از تمامی تغییراتی که در سراسر دنیا در خلال بیست و پنج-سی سال گذشته روی داده است.

این پیروزی بیش از هر چیز تجلی‌گر تغییر در تناسب جهانی نیروها میان سرمایه و کار، یا به معنای دقیق‌تر میان امپریالیسم و کلیه نیروهای ضدامپریالیستی، از زمان پایان جنگ جهانی دوم و پیروزی انقلاب چین که محاصرهٔ کاپیتالیستی گرد اتحاد جماهیر شوروی را

درهم شکست، می‌باشد. این پیروزی بیانگر مدّ انقلاب جهانی است که در تباین چشم‌گیری با عقب‌نشینی دورهٔ ۴۳-۱۹۲۳ قرار دارد.

بدیهی است، این صعود انقلاب جهانی در تمام نقاط دنیا موزون و همگون نیست. پس از نخستین سال‌های دوران بعد از جنگ، با استحکام نسبی امپریالیسم در اروپای غربی، ژاپن و دیگر کشورهای امپریالیستی توأم بود، بالاخص بعد از خیانت رهبری‌های استالینیستی و رفرمیستی به فرصت‌های انقلابی سال‌های ۴۸-۱۹۴۴ در اروپای کاپیتالیستی. در اوان سال ۱۹۶۵ شکست‌های خونین و مرگباری در چندین کشور شبه مستعمره (از شکست اندونزی و برزیل تا شکست در شیلی) به وقوع پیوست، این شکست‌ها با تعرض وحشیانهٔ امپریالیسم علیه هندو چین و عدم توانائی جنبش ضدامپریالیستی، تحت رهبری استالینیستی، در واکنش سیاسی و بین‌المللی به نحو لازم، بدون ارتباط نبود. ولی مدّ جدید مبارزات کارگری و انقلابی در اروپا که مه سال ۱۹۶۸ مظهر آن است، صعود جنبش ضدجنگ در ایالات متحده و ظهور پیش‌گامانی نوین که تحت‌تأثیر انقلابات کوبا و ویتنام پدیدار گشته

بودند، به‌نوبه خود سهم پرارزشی در تغییر تناسب جهانی نیروهای طبقاتی به عهده داشتند که در تحلیل نهائی پیروزی ویتنام فرآورده آن می‌باشد.

علاوه بر این، این پیروزی بیان‌کننده دگرگونی تناسب نیروها میان توده‌ها در یک سو و دستگاه‌های بروکراتیک در سوی دیگر می‌باشد که نتیجه منطقی آن تغییر در تناسب نیروها میان این دستگاه‌ها و پیش‌گام است که درون جنبش توده‌ای خود را از قید کنترل آنان آزاد گردانده است. از این لحاظ، مقایسه میان انکشاف جنگ داخلی اسپانیا با جنگ داخلی ویتنام بخصوص آموزنده است. در اسپانیا استالینیست‌ها و رفرمیست‌ها (با همدستی وزیران بورژوائی که رهبران آنارشیست اسبق بودند) در مدت کمتر از یک سال موفق شدند جریان انقلاب اسپانیا را در جهت مجراهایی که هدف آن تجدید بنای دولت بورژوائی می‌بود، معطوف سازند و بدین‌سان به درهم شکستن انقلاب و شکست آن به دست فاشیسم منتهی گردید؛ ولی پانزده سال اختناق در هندو چین - آشکار و نهان؛ خونین و «مسالمت‌آمیز»، نظامی و دیپلماتیک - عاجز از

ممانعت براندازی دولت و جامعهٔ استثمار کنندگان به دست توده‌ها بود. رهبران استالینیستی و سوسیال دمکرات که تقریباً بر جنبش نیرومند جهانی همبستگی با پرولتاریای اسپانیا کنترل تام داشتند، توانستند از جنبش سوءاستفاده کرده و در حقیقت آن را در خدمت فرونشاندن انقلاب وادارند؛ ولی جنبش ضدجنگ و جنبش همبستگی با انقلاب ویتنام که در همان قدرت و عمومیت بود، از چنین کوشش‌هایی برای تحت نفوذ درآوردن آن عمدتاً جان به در برد. این جنبش‌ها حتی به عامل کلاً مستقلی تبدیل شدند که به طور مثبت بر سرنوشت جنگ تأثیر گذاشتند.

ولی شکل مشخصی که پیروزی انقلاب به خود پذیرفت - متلاشی شدن رژیم‌های تیو و لان نل هفت سال بعد از تهاجمِ تِت در کشورهای پوشیده از ویرانی و در آستانهٔ قحطی، شرایطی که شدیداً برای اعوجاج بروکراتیک دولت‌های کارگری نوین در فراشد تولدشان مساعد می‌باشد - نه فرآوردهٔ تصادف بود و نه نتیجهٔ واجب قدرت عظیم «تشویق به انصراف ضدانقلابی» ای که هنوز تحت فرمان امپریالیسم قرار داشت.

بیش از هر چیز بیانگر میزان کنترلی است که دستگاه‌های بروکراتیک هنوز بر جنبش‌های کارگری و ضدامپریالیستی در سراسر دنیا حفظ کرده‌اند، بیانگر فقدان اعتصابات عمومی و تحریم تعمیم‌یافته در پاسخ به تعرض امپریالیسم، فقدان همکاری مؤثر بین‌المللی جنبش‌های توده‌ای انقلابی، فقدان بین‌الملل انقلابی توده‌ای است. بیانگر تداوم بحران عامل ذهنی، اگرچه به شکل خفیف‌تر از گذشته، دست‌کم در برخی از کشورها می‌باشد. از این‌رو، در تحلیل نهائی، شکلی که پیروزی انقلاب ویتنام به خود گرفت تجلی‌گر این واقعیت است که صعود جدید انقلاب جهانی در حال حاضر هنوز جزئی و پراکنده است که این صعود جدید هنوز برای درهم شکستن قطعی نقش محافظه‌کارانه‌ای که دستگاه‌های بروکراتیک درون نهضت توده‌ای ایفا می‌کنند، نا بسنده است.

ماهیت حزب کمونیست ویتنام خود هم انعکاس و هم عنصر تشکیل‌دهنده کلیه این تغییرات می‌باشد. حزب کمونیست ویتنام را حزب استالینیستی خواندن، بدین معنا که روی هم‌رفته اثر سیاست آن در مقیاس جهانی ضدانقلابی می‌باشد، با در نظر گرفتن ترازنامه پانزده

سال گذشته دومین جنگ هندو چین آشکارا هجو است. اظهار این امر که حزب کمونیست ویتنام «به طور قطعی در جبهه نظام بورژوائی گام نهاده» هذیان گوئی است. بورژوازی ویتنام با پای خود (با فرار خود) چنان جوابی به این تز مضحک داده است که جای تردیدی در باره محتوی طبقاتی انقلابی که صورت می‌گیرد و دولت نوینی که در حال بنیان‌گذاری است، باقی نمی‌گذارد.

اما این واقعیت که حزب کمونیست ویتنام آشکارا نه استالینیست و نه ضدانقلابی است، به هیچ وجه بر این امر دلالت نمی‌کند که حزب مارکسیست انقلابی است یا که مشعل‌دار دمکراسی پرولتاریایی و اعمال قدرت مستقیم به دست پرولتاریا و دهقانان تهیدست سازمان‌یافته در شوراها می‌باشد، یا بر این که بدیهاً انترناسیونالیست است. این تز که در هیچ کشور دنیا، تحت هیچ شرایطی و برای هیچ مدتی رژیم طبقات صاحب - مال نمی‌تواند برانداخته شود مگر این که یک حزب مارکسیستی انقلابی در رأس توده‌ها جای گیرد، زیاده ساده کردن نارس و مکانیکی تئوری لنینیستی سازمان می‌باشد. از کمون پاریس تا

پیروزی‌های انقلابات یوگسلاوی، چین و ویتنام شمالی تا پیروزی انقلاب کوبا شاهد بوده‌ایم که انقلابات ظفرمند سوسیالیستی، رژیم سرمایه‌داری را تحت رهبری دسته‌ها یا احزابی برانداختند که همگی دارای سه خصوصیت مشترک بوده‌اند: خصوصیت سیاسی از نظر عینی پرولتاریایی آنان، انتخاب آنان به نفع انقلاب در لحظات تعیین‌کننده و بدین‌سان بریدن از استراتژی‌ها و تاکتیک‌های ضدانقلابی و نابسندگی‌های برنامه‌ای آشکارشان که در تمامی موارد به اعوجاج سخت بروکراتیک منتهی گردیده، به‌استثنای کمون پاریس که به شکستی سریع منتهی گردید.

این پدیدهٔ احزاب واقع در نیمه راه میان بروکراسی کارگری و توده‌های پرولتاریایی، در نیمه راه میان استالینسم و مارکسیسم انقلابی، به‌نوبهٔ خود از ضعف هنوز بسیار شدید عامل ذهنی در مقیاس جهانی ناشی می‌شود. این خود در تحلیل نهائی بازتابی است از شرکت هنوز محدود پرولتاریای کشورهای پیشرفته صنعتی در فعالیتهای انقلابی و تأخیر پیروزی انقلاب سوسیالیستی در مهم‌ترین کشورهای امپریالیستی، حال آن که بحران جهانی و تلاشی سیستم امپریالیستی ادامه دارد و ژرف‌تر

می‌گردد. ولی متقارن با تفصیل موجبات این پدیده بخصوص که ویتنام آن را حتی بارزتر از کوبا آشکار نمود، ما می‌توانیم محدودیت‌های تاریخی و شرایط مقدماتی برای غلبه بر آن را ترسیم کنیم: مدّ جدید انقلاب جهانی که پرولتاریای صنعتی را در کانون فعالیت‌های انقلابی بین‌المللی قرار می‌دهد، یک جهش نوین در جهت بنای بین‌الملل چهارم از طریق فرا روئیدن آن به یک بین‌الملل انقلابی توده‌ای مرکب از احزاب انقلابی توده‌ای.

اوضاع جهانی بعد از شکست امپریالیسم در ویتنام

شکست وارد بر امپریالیسم در ویتنام، اثر صعود جنبش ضدجنگ ایالات متحده را در ایجاد موقعیت کاملاً تازه بین‌المللی چندین برابر نموده است: امپریالیسم آمریکا در حال حاضر عاجز از ایفای نقش پاسبان جهان. سرمایه‌داری، از طریق اعزام جسیم سربازان آمریکائی به‌منظور مداخله در جریان انقلابات یا جنگ‌های داخلی است و برای مدتی این چنین خواهد ماند.

اما هیچ قدرت امپریالیستی دیگری، از آلمان غربی گرفته تا ژاپن، چه برسد به «اروپای کاپیتالیست متحد» که هنوز به شکل دستگاه دولتی و اختناق وجود ندارد، امروزه قادر نیست جایگزین امپریالیسم آمریکا که موقتاً تضعیف گشته، گردد. نتیجه این امر نه تنها بحران حاد رهبری بورژوازی جهانی به طور اعم، بلکه تغییر نوین پراهمیت تناسب جهانی نیروها نیز می‌باشد. برای نخستین بار، از زمان شروع دوره انحطاط سرمایه‌داری، انقلاب پرولتاریایی در کشورهای صنعتی موقتاً از مداخله نظامی حجیم خارجی در امان است. ما این مزیت عظیم تاریخی را مدیون عزم حماسی و انقلابی توده‌های ویتنامی هستیم. این قدردانی دینی است که تمام انقلابیون به انقلاب ویتنام مدیون هستند. بنا بر دلایلی که در بالا ذکر گردید و به شکست‌های وارد بر انقلاب علیه استعمار از سال ۱۹۶۵ و به ضعف هنوز شدید جنبش انقلابی در سایر نقاط آسیای جنوب شرقی، مربوط می‌شود، در اروپای کاپیتالیستی بیش از هر نقطه دیگر، تأثیرات این موقعیت نوین بین‌المللی، به مدت کوتاهی برای صعود انقلاب سودمند واقع خواهد شد.

لیکن، آگاهی در مورد این تغییر در اوضاع جهانی می‌بایست با چندین تأمل معتدل گردد.

بالتر از همه، این یک تغییر گذرا است. غیرمسئولانه خواهد بود اگر تصور کنیم که امپریالیسم به طور قطعی فلج گردیده است. امپریالیسم در تجدید برقراری شرایط سیاسی داخلی‌ای که به آن اجازه دهد از نیروی قابل‌ملاحظه‌ی نظامی و تکنولوژیکی تحت اختیارش استفاده کند، تقلا خواهد نمود. ولی برای این امر به زمان احتیاج دارد، زمان برای تغییر اوضاع داخلی در ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن، در خلال این فرصت امکان انقلاب سوسیالیستی شدیداً افزایش خواهد یافت؛ و اگر مبارزات طبقاتی که اکنون در جریان است و یا در شرف آغاز است به پیروزی و نه شکست پرولتاریای اروپائی منجر گردد، موقعیت بین‌المللی بیش از این به زیان امپریالیسم و کاپیتالیسم تغییر خواهد نمود.

علاوه بر این، چیزی که مطرح است یک تغییر ناکامل است. گفتیم که بعد از صعود جنبش ضدجنگ در ایالات متحده و شکست امپریالیسم در

ویتنام، امپریالیسم آمریکا دیگر قادر به اعزام توده‌های سپاهیان پیاده‌نظام علیه جریان انقلابات نیست. ولی این به آن معنا نیست که نمی‌تواند از راه‌های دیگر مداخله نظامی کند. هنوز «اتکاهای» مقتدر ... نظیر ارتش برزیل، ایران و زائیر در اختیار دارد که به علت پیروزی موقت ضدانقلاب در این کشورها، می‌تواند دست‌کم برای مدتی، مؤثرانه علیه رشد انقلابی در کشورهای مجاور اقدام کند؛ و یک تهدید اضافی وجود دارد که امروزه مشخص‌تر و وحشتناک‌تر از همیشه گشته: یعنی تهدید استفاده از اسلحه‌های تاکتیکی اتمی علیه مردمان قیام‌کننده. ماهیت این اسلحه‌های اتمی و عواقب استفاده آن (نه تنها عواقب مادی بلکه هم چنین سیاسی و روانی) چنان هستند که این تهدید فقط می‌تواند در موارد بسیار نادر و برگزیده‌ای به کار برده شود. ولی اخطار شلزینگر، وزیر دفاع ایالات متحده می‌بایست جدی تلقی گردد. امپریالیسم افکار عمومی آمریکا را برای استفاده از اسلحه‌های اتمی علیه انقلاب مستعمراتی، حداقل در دو مورد، آماده می‌سازد: در مورد بروز جدید جنگ داخلی در کره و در صورت تهدید نابودی قریب‌الوقوع دولت

صهیونیستی اسرائیل. هیچ چیزی دال بر این امر نیست که این تهدید در سال‌های آینده در محدودهٔ این دو مورد باقی بماند.

و بالاخره، یک اسلحهٔ ضدانقلابی مداخله وجود دارد که تمامی مؤثر بودنش را حفظ نموده و هر چه مداخلهٔ نظامی مستقیم دشوارتر می‌گردد، از آن مرتب‌تر استفاده خواهد شد؛ و آن اسلحهٔ فشار سیاسی، خفه کردن مالی، سعی در از پا انداختن انقلاب است. در مورد چندین کشور شبه مستعمره و امپریالیستی، اثرات روانی و سیاسی این اسلحه حتی از اثرات آنی مادی آن وحشت‌زاتر می‌باشد. این وظیفهٔ انترناسیونالیست‌هاست که طبقهٔ کارگر بین‌المللی و توده‌های دنیا را برای فراگیری واکنش به این اسلحه آماده سازند، اسلحه‌ای که استفادهٔ آن بمانند بمباران وحشیانه یا اعزام سپاهیان به‌منظور مداخله، عکس‌العمل وسیع و خودبه‌خودی را بر نمی‌انگیزد.

اثر متقابل بخش‌های مختلف انقلاب جهانی

این تغییر در موقعیت جهانی، به طور عینی، گرایش تغییر جهت مرکز ثقل انقلاب جهانی به سوی کشورهای صنعتی را تقویت می‌کند، بر اهمیت پرولتاریای شهری در انقلاب کشورهای شبه مستعمره می‌افزاید و رجعت به آشکال انقلاب پرولتاریایی و سوسیالیستی را که به «قاعده» انقلابات سال‌های ۲۳-۱۹۱۷ نزدیک می‌گردد، تسریع می‌نماید، گرایشاتی که در قطعنامه‌های سیاسی مصوبه کنگره‌های جهانی نهم و دهم بین‌الملل چهارم (۱۹۷۴ و ۱۹۶۹) بدان اشاره گردید.

ترکیب موقعیت جدید بین‌المللی زائیده شکست امپریالیسم در ویتنام، صعود نوین مبارزات کارگری در اروپا، بحران جهانی رهبری بورژوازی و کساد عمومیت یافته اقتصاد سرمایه‌داری بین‌المللی، شرایط مساعد استثنائی برای رشد تقریباً هم‌زمان اوضاع انقلابی در چندین کشور اروپائی به وجود آورده: پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، فرانسه و حتی بریتانیا. ما الان در آن مقطع زمانی نیستیم، ولی آن روز دیگر زیاد دور نیست. رُخ

داده‌های پرتقال به نقد اثبات می‌کنند هنگامی که ما در جشن صدمین سالگرد کمون پاریس پیش‌بینی کردیم زمانی که ما بار دیگر شاهد پیدایش شوراهای کارگری در اروپا باشیم نزدیک می‌شود، در خوش‌بینی مفرط دست‌وپا نمی‌زدیم.

پابرجائی تمام بخش‌های ما در اروپا، درون موج طغیان مبارزات کارگران و جوانان در پافشاری در انتخاب وسیع و رو به افزایش آشکال خود - سازماندهی توسط توده‌ها، مانند مجمع‌های عمومی اعتصاب‌کنندگان، انتخابات دمکراتیک کمیته‌های اعتصاب مسئول در برابر این مجامع عمومی و هم آهنگی محلی، ناحیه‌ای و ملی آن‌ها، از هم اکنون ثمره داده و در آینده حتی بارورتر خواهد گردید. طبقه کارگری که با بحران انقلاب آتی در اروپا مواجه خواهد بود با طبقه کارگر دهه ۱۹۴۰ و دهه ۱۹۵۰ بسیار فرق دارد. نه تنها از لحاظ نیرو، اعتماد به خود، مهارت و فرهنگ بلکه هم چنین از نظر علایق، مطالبات و آگاهی‌اش متفاوت می‌باشد و در نتیجه در توانایش در آزاد کردن خود از دستگاه بروکراتیک و نیل به بالاترین شکل خود - سازماندهی، یعنی شوراها.

تحول سازمان‌های تروتسکیستی به احزاب انقلابی توده‌ای کاملاً مرتبط با پیدایش شرایط قدرت دوگانه است، زیرا فقط در چنین شرایطی انتخاب میان راه رفرمیست و انقلابی، دیگر انتخاب میان یک واقعیت فعلی (با تمام مزیت‌ها و زیان‌های شناخته‌شده آن) و یک تصور نیست (تصوری که در عین جذابیتش، اهمیت آنی ندارد) و در عوض به مسئله عملی تجربه روزمره توده‌ها تبدیل می‌شود.

پیدایش دوباره شرایط انقلابی که به «قاعده» انقلابات پرولتاریایی روسیه و آلمان هر چه بیشتر شبیه می‌گردد و بر مبنای شوراهای کارگری بنا گردیده، انعکاس ژرفی بر دیگر بخش‌های انقلاب جهانی خواهد داشت. این امر در خود کشورهای شبه مستعمره به رشد استقلال طبقاتی سیاسی و سازمانی پرولتاریا کمک خواهد کرد، پایه ایدئولوژی «ائتلاف بندی» و تجربیات مهمات استالینیستی را سست می‌نماید و بدین‌گونه مخاطرات اعوجاج بروکراتیک و ناسیونالیستی انقلابات در این کشورها را کاهش می‌دهد. مثال آنگولا از این نظر شاخص می‌باشد. درحالی‌که بدون تردید این جنبش انقلابی توده‌های مستعمرات بود که ضربه

تعیین‌کننده را بر دیکتاتوری سالازار - کیتانو وارد آورد و بدین‌گونه آغاز پروسه تلاشی ارتش بورژوائی پرتقال را سبب گشت، پیشروی انقلاب پرتقال به‌نوبه خود بر پروسه انقلابی آنگولا تأثیر گذاشته، خود - سازماندهی و دفاع از خود را میان پرولتاریای شهری دامن زده، پروسه انقلابی در آنگولا از این لحاظ به بالاترین سطحی که تا کنون در آفریقای سیاه تحصیل گردیده، رسیده است.

تکوین شرایط قدرت دوگانه در کشورهای امپریالیستی اروپا و حتی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چندین یک از این کشورها، بازتاب عمیقی در دینامیسم انقلابی در ایالات متحده به جا خواهد گذاشت. یکسان دانستن «سوسیالیسم» با «اختناق» و «استبداد»، با کاهش آزادی سیاسی و فردی توده‌های وسیع، صرفاً فرآورده تبلیغات امپریالیستی نیست. این یکسان شمردن به‌هیچ‌وجه در خلال دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰، علی‌رغم وجود تبلیغات ضدکمونیستی همانند امروزه راسخانه و احتمالاً هیستریک تر به این واضحی مورد قبول پرولتاریای آمریکا نبود. این یکسان دانستن هم چنین ثمره استالینسم و

آن چه که توده‌های آمریکائی راجع به واقعیات سیاسی دولت‌های کارگری بروکراتیزه شده می‌دانند، می‌باشد. پیدایش یک «نمونه» دولت کارگری و اقتصاد با برنامه خالی از نقیصه‌های بروکراسی استالینیستی در کشورهای صنعتی، سهم عظیمی در دستیابی پرولتاریای آمریکا به سطح والاتر آگاهی سیاسی طبقاتی خواهد داشت.

بروز انقلاب پرولتاریایی در اروپای کاپیتالیستی هم چنین می‌تواند اوضاع اتحاد جماهیر شوروی و «دمکراسی‌های خلق» را دگرگون سازد. این کشورها توسط بحران فزاینده اجتماعی و سیاسی به ارتعاش درآمده‌اند، ولی رخوت سیاسی پرولتاریای شوروی مانع اصلی در انسداد تکامل این بحران در جهت انقلاب سیاسی پیروزمندانه می‌باشد، انقلابی که دستاوردهای اکتبر را حفظ و تقویت نموده، راه را به سوی تکامل سریع بین‌المللی یک جامعه سوسیالیستی بدون اختناق یا نابرابری اجتماعی خواهد گشود؛ و فقدان یک چشم‌انداز جامع سیاسی به‌نوبه خود مانع عمده‌ای در راه سیاسی گشتن پرولتاریای شوروی می‌باشد.

پرولتاریای شوروی از حکومت بروکراسی روی گردان است. هیچ تمایلی به بازگشت سرمایه‌داری ندارد و بحران فعلی سرمایه‌داری، با ۱۷ میلیون بیکار در کشورهای امپریالیستی، عقیده کارگران شوروی را تغییر نخواهد داد. آنان از این رو به زندگی خصوصی پناه برده‌اند و گاه‌به‌گاه در دفاع از منافع آنی خود می‌کوشند. پیشروی انقلابی در اروپای کاپیتالیستی، تصویر سوسیالیسم را از بی‌اعتباری‌ای که دیکتاتوری بروکراسی برگرد آن انباشته می‌رہاند و با ایجاد راه ملموسی در مقابل بلاتکلیفی «دیکتاتوری بروکراتیک یا استقرار مجدد سرمایه‌داری» سیاسی گشتن مجدد پرولتاریای شوروی را تسریع نموده، از هرگونه مداخله جدید ضدانقلابی کرم‌لین در اروپای شرقی از نوعی که انقلابات مجارستان و چکسلواکی را درهم کوبید، ممانعت به عمل آورده، و پیروزی انقلاب سیاسی را در «دمکراسی‌های خلق» و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تهییج خواهد نمود.

اروپا در آستانه شورا‌های کارگری، دنیا در آستانه یک جهش نوین به سوی انقلاب بین‌المللی، بین‌المللی چهارم در آستانه احزاب انقلابی

توده‌ای در چندین کشور - چنین است موقعیت انقلابیون که توسط انقلاب ویتنام تقویت گردیده است. بگذارید این فرصت را که تا ابد با ما نخواهد ماند، غنیمت شماریم.